

عاشورا با عصبانیت از این سو به آن سو می رفت و در حال تماس با قرارگاه بود تا بتواند نیروهای چهار گردان پشتیبان را راهی جزیره کند.

او به خوبی می دانست تاخیر در اعزام نیروهای کمکی می تواند ضربه جبران ناپذیری به روند عملیات وارد کند. اندکی شتابزده و آشفته از این شلوغی، به دنبال راهی برای انتقال قبضه های توپ ۱۰۶ و دیگر تجهیزات اتان به جزیره بودیم و دقیق سخت و نفس گیری را سپری می کردیم. بالاخره با پیگیری مصرانه مرتضی یاغچیان و دیگر فرماندهان یگانها، تنها یک خلبان شجاع هوانیروز اقدام به پرواز در شب کرد و تعدادی از رزمندگان را به جزیره مجنون انتقال داد. با روشن شدن هوا هلی کوپترها به پرواز درآمدند اما تاخیر در اعزام

نیروهای پیاده کار را دشوار کرده بود و فرصت انتقال تجهیزات واحد ادوات از ما گرفته شد. شلوغی و ازدحام نیروها روی باند مجال انتقال جیبهای توپ ۱۰۶ و دیگر تجهیزات به داخل هلی کوپتر را نمی داد. "کاظمی" فرمانده واحد با تحمل دشواری های ناگزیر توانست در میان رزمندگان گردانهای پیاده در یکی از هلی کوپترها سوار و راهی جزیره شود تا به بررسی وضعیت و محل استقرار نیروهای ادوات بپردازد.

او از ما خواست هر چه سریعتر تجهیزات را انتقال دهیم. خورشید به وسط آسمان رسیده بود و همه تلاشهایمان بی نتیجه ماند و توانستیم راهی برای انتقال تجهیزات به هلی کوپترها پیدا کنیم. "آقا صادق" از من و چند هم‌رزم دیگر خواست تا یک قبضه تیربار دوشکا و یک قبضه موشک انداز آرپی جی یازده را داخل تویوتا وانتی بگذاریم تا شاید بار رفتن به کنار "اسکله شهید بقایی" در هور بتوانیم با قایق راهی جزیره مجنون شویم. خودرو با سرعت به سوی اسکله حرکت کرد که ناگهان در میانه راه صدای غرش جنگنده ها در آسمان منطقه پیچید و دو فروند "جنگنده میگ" دشمن در ارتفاع پایین و نزدیک به جاده روبرویمان ظاهر شدند. چهره خلبانان دشمن به وضوح دیده می شد. بدون آنکه بتوانیم عکس العملی نشان دهیم آنها با سرعت به ما نزدیک می شدند. با خشم بلند شدم و از شدت ناراحتی دستهایم را در دو طرف و کنار گوشهایم قرار دادم و بایرون آوردن زبان برای تمسخر خلبانان بعضی شروع به شکلک در آوردن کردم. در میان خنده های دیگر هم‌رزمان جنگنده ها که گویی برای شناسایی و عکسبرداری آمده بودند با سرعت و مانور و حرکت نمایشی از ما دور شدند. اسکله شهید بقایی هم حال و روز بهتری از باند هلی کوپتر نداشت و در آنجا ازدحام نیروها برای انتقال به

جزیره بیداد می کرد. هر قایقی که از راه می رسید به سرعت از نیروهای پیاده پر می شد و جایی برای ما و قبضه های دوشکا و آرپی جی ۱۱ باقی نمی گذاشت. بعد از ساعتها انتظار و کلنجار رفتن با مسئولین اسکله، حدود ساعت هفت بعد از ظهر توانستیم درون قایقی جا بگیریم و آماده رفتن شویم. قایق از سنگینی نیروها و تجهیزات به آرامی در هور حرکت میکرد اما باز هم بخت با ما یار نبود که بعد از نیم ساعت موتورهای قایق از کار افتاد. تلاش و کوشش سکاندار بی فایده بود و سرانجام قایق را به اسکله بازگرداندند و با گذراندن رنجبار ساعتها انتظار تا رسیدن صبح می بایست در آنجا می ماندیم. "آقا صادق" از ما خواست به باند هلی کوپتر بازگردیم تا شاید بتوانیم قبضه های توپ ۱۰۶ را که در آنجا



از راست: عزیز شیرینی و نفر سوم آقا صادق در میان رحیم واحدی و عادل تیموری

مانده بود به جزیره منتقل کنیم.

### دشواربهای بی تاب کننده

از شروع عملیات دو روز گذشته بود و ما هنوز راهی برای رساندن خود به جزیره پیدا نکرده بودیم که کاظمی از جزیره بازگشت و دریافتیم که در آنجا وضعیت رزمندگان وخیم است و کمبود وسایل و تجهیزات واحد ادوات کار آنها را سخت کرده است و رزمندگان فقط با کلاش و موشک انداز آرپی جی ۷ در برابر حملات زرهی دشمن مقاومت می کنند. پرواز جنگنده های دشمن در جزیره که هر روز بر تعدادشان افزوده می شد باعث کمتر شدن پرواز هلی کوپترها شده بود و ازدحام رزمندگان و شلوغی در باند هلی کوپتر برای رفتن به جزیره اوضاع آشفته ای به وجود آورده بود. گویی مسئولان باند اطلاع چندانی از اهمیت کارکرد واحد ادوات در برابر حملات زرهی دشمن نداشتند. آن روز و سومین روز هم تلاشهایمان بی فایده ماند و رزمندگان واحد ادوات خسته و کم و بیش عصبی شده بودند و اعتراض و فشارهای "کاظمی" به مسئولین هم بی فایده بود. او در نزدیکی غروب دوباره راهی جزیره شد تا مشکل انتقال نیافتن نیروها و تجهیزات واحد را به "آقا مهدی" فرمانده لشکر گزارش کند تا او بتواند

راهی برای انتقال ما بیابد. کاظمی همراه نیروهای پیاده راهی جزیره بودند که هلی کوپتر آنها در میانه راه هدف آتش دشمن قرار گرفت و در آبهای هور افتاد اما خوشبختانه آسیب جدی به هلی کوپتر وارد نشد و تنها کاظمی و شماری از نیروها مجروح شدند. با مجروح شدن قادر کاظمی کارمان سخت و دشوار شد. با انتقال او برای درمان به پشت جبهه فرماندهی واحد بر عهده "آقا صادق" قرار گرفت.

روز چهارم با روشن شدن هوا خبرهای ناگواری از جزیره به گوش رسید. نیروهای ارتش بعث با تمام توان حملات خود را شدت بخشیدند تا جزایر مجنون را باز پس گیرند. "حمید باکری" که فرماندهی چهار گردان را بر عهده داشت پس از سه روز مقاومت و از جان گذشتگی به همراه نیروهایش در محاصره دشمن قرار گرفته بودند، به علت نرسیدن نیروهای پشتیبان، با هم‌زمانش به شهادت رسیده بودند و ارتش بعث همچنان با بمبارانهای هوایی و شلیک بیابایی گلوله های توپ و خمپاره می کوشید تا نیروهای زرهی خود را به پل شحیطاط برساند و آن را تصرف کنند.

چهار شبانه روز سرگردانی در پشت خاکریزهای اطراف باند و ایستادن کنار هلی کوپترها بر اعصاب نیروهای واحد تاثیر

گذاشته بود و دیگر در قید و بند نوبت و اجازه مسئولین برای سوار شدن به هلی کوپترها نبودیم. بالاخره در ساعت دو بعد از ظهر من و چند رزمنده دیگر به سختی توانستیم دو قبضه دوشکا و دو قبضه آرپی جی را با تحمل دشواربهای بی تاب کننده، در یکی از هلی کوپترها جای دهیم و "آقا صادق" و دیگر هم‌رزمان می بایست با پروازهای دیگر قبضه های توپ ۱۰۶ را انتقال دهند. به جزیره که رسیدیم، شب را در مقری که برای نیروهای ادوات در نظر گرفته بودند، سپری کردیم و با روشن شدن هوا باز هم سر و کله جنگنده های دشمن پیدا شد که به صورت گروهی در آسمان منطقه به پرواز درآمدند و با شلیک راکت و بمبارانها جهنمی از آتش و انفجار به راه انداختند. از داخل کانالی در کنار جاده حرکت به طرف پل شحیطاط را ادامه دادیم. جاده در دید و تیررس دشمن قرار داشت و نیروهای دشمن با حملات شدید می کوشیدند خود را به بالای پل برسانند. از آنجا داخل کانال تا پد مر کزی را می توانستند در دید و تیررس خود قرار دهند و به همین دلیل تردد در کانال غیر ممکن می شد. با مشقت خود را به خاکریزی رساندیم که بر اثر حملات واحد زرهی ارتش بعث و عقب نشینی رزمندگان به تازگی احداث شده بود و باید هرچه سریعتر قبضه های دوشکا و آرپی جی را کار می گذاشتیم.

ادامه در شماره آینده